



حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ (۱۸) وَلَا

تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (۱۹) لَا يَسْتَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿۲۰﴾

بعد از گزارش حال منافقان و یهودی‌های بنی‌نضیر و بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه اجمالاً و هشدار اینکه شیطان تا آخرین لحظه خطر دست از انسان بر نمی‌دارد، انسان را تزکیه می‌کند، راهنمایی می‌کند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾؛ هر کسی نگاه کند ببیند برای «غَد» چه فرستاده است. قیامت نه تنها از آن نظر که نزدیک است غَد است؛ بلکه همیشه غَدوه است همیشه غَدات است، همیشه صبح است بامدادی است که شامگاه ندارد بر خلاف دنیا که شامگاهی بود بی‌بامداد، شامی بود بی‌صبح، همیشه تاریک بود، قیامت يك بامداد و صبحی است که شام ندارد، شب ندارد خلاصه؛ این چنین نیست که قیامت به شب منتهی بشود، همیشه غَد است، «غَدوه» است، غَداست آصال ندارد «غَدو» است و این هم که فرمود: هر کسی نگاه کند ببیند برای فردای او چه فرستاد، نه به این معناست که تاریخ را ورق بزنند تا کسی بگوید من یادم هست یا یادم نیست. هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من چه کار کردم و چه کار نکردم، چه‌ها یادم هست چه‌ها یادم نیست و بهانه بیاورد. الان هرکسی خود را

خوب می‌شناسد الان در چه حالت است، به چه چیزی دل بسته است؛ چون محصول اعمال قبلی به صورت ملکات فعلی ظهور کرده است ممکن است ارقام کارهای گذشته یاد انسان نباشد؛ اما ملکات فعلی به خوبی یاد انسان هست. انسان الآن در چه حالت است به چه چیزی علاقه‌مند است، عُلُقَهُ فعلی او محصول اعمال قبلی اوست؛ پس به خوبی می‌تواند خود را بررسی کند ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾.

قرآن کریم نه تنها به ما می‌گوید که هر کسی بررسی کند ببیند برای فردای او چه فرستاده است؛ بلکه بهترین راه را همین معرفت نفس و سیر و سلوک نفس می‌داند. آیه ۱۰۵ سوره مبارکه «مائده» هم که از غرر آیات آن سوره است این است که: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ این ﴿عَلَيْكُمْ﴾ اسم فعل است؛ یعنی «الزموا»، تکان نخورید سر جای‌تان باشید، جای‌ان کجاست؟ ﴿أَنْفُسَكُمْ﴾ از جانتان تکان نخورید بیرون نروید خلاصه؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾، «الزموا أنفسكم»، اگر خواستید سفر کنید سفر درونی کنید نه سفر بیرونی. ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾؛ اگر شما نجات پیدا کردید ضلالت دیگران به شما آسیبی نمی‌رساند، شما وظیفه‌تان را انجام بدهید؛ اگر وظیفه را انجام دادید به مقصد رسیدید گمراهی دیگران به شما آسیب نمی‌رساند. يك وقت کسی در اول راه می‌گوید به من چه دیگران گمراه شدند، يك وقت در آخر راه می‌گوید نه در اول راه. هیچ کس در اول راه حق ندارد بگوید به من چه دیگران چه می‌کنند؛ چون یکی از مهم‌ترین وظایف دینی، همان امر به معروف و نهی از منکر است. اگر کسی در اول راه گفت به من چه و احساس مسئولیت نکرد، این اصلاً در سیر نفس وارد نشد اگر کسی هم به خودسازی، هم به نوسازی پرداخت و دیگران را با امر به معروف و نهی از منکر هدایت کرده است عده‌ای مُهتدی شدند و عده‌ای مهتدی نشدند؛ آن‌گاه در پایان راه این شخص می‌تواند بگوید به من چه چون من وظیفه‌ام را انجام دادم تا آنجا که باید بگویم یا بنویسم یا بحث کنم که کردم از این به بعد به من مربوط نیست. این

﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾ برای آغاز راه نیست، نمی‌فرماید شما اگر به مقصد رسیدید، ضلالت دیگران به شما آسیب نمی‌رساند، شما اگر امر به معروف یا نهی از منکر نکردید که مهتدی نیستید. اگر کسی این دو واجب مهم را عمل نکرد که هدایت نشد به وظیفه خود عمل نکرد. پس اگر این دو واجب مهم را عمل نکرد، او هم مانند دیگران به دام ضلالت افتاده است مهتدی نیست، اگر به این دو واجب مهم عمل کرده است خود شد مهتدی، دیگران عده‌ای هدایت شدند و عده‌ای هدایت نشدند، اینجاست که در آخر راه هم خدا می‌فرماید تو مسئول نیستی، هم انسان مجاز است بگوید به من چه! ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛^۱ مگر نه آن است که انسان مسافر است، مگر نه آن است که مسافر باید طریقی را طی کند، این طریق بیرونی نیست درونی است، از جاتنان تکان نخورید؛ ﴿لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ﴾. بحث‌های مبسوطی سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) ذیل این آیه دارند که این بحث را حتماً ملاحظه بفرمایید؛^۲ چون با این آیه ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ﴾ تناسب دارد، با ﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ تناسب دارد. اگر «إن شاء الله» این بحث را مطالعه فرمودید - به خواست خدا - آن مباحث را به مناسبت این آیه طرح می‌کنیم.

پرسش: ...

پاسخ: آن در برزخ است وقتی وارد قیامت شدند از برزخیان سؤال می‌کنند ﴿كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ﴾ *
 قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ^۳ آن در برزخ است که حکم قیامت کبرا را ندارد در قیامت کبرا فقط روز است.
 اینکه می‌فرماید: ﴿لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾^۴ اینها در آیات برزخ است نه آیات قیامت؛ روز قیامت عشیّ ندارد، شامگاه ندارد، همواره صبح است و بامداد.

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۶۲ - ۱۷۸.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۱۱۲ و ۱۱۳.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ﴾.^۴ ما برای اینکه ببینیم در چه حالت هستیم، اگر گذشته یادمان نیست الآن موجودی آن یادمان است.

موجودی عبارت از ملکات است، هر کسی در ملکات خود بیندیشند خوب می‌تواند خود را بشناسد که در چه

حالت است، الآن به چه چیزی علاقه‌مند است؛ برای اینکه این راه را ما طی کنیم آنها که این راه را طی کردند،

چندین وسیله به ما ارائه دادند که ما به آن وسیله متوسل بشویم و این راه را طی کنیم؛ گاهی تشویق کردند، گاهی

ترغیب کردند، گاهی تخویف کردند، گاهی تهدید کردند، گاهی تحبیب کردند، گاهی گفتند نمی‌دانید بهشت چه خبر

است، اگر بدانید بهشت چه خبر است، هرگز اینجا جمع نمی‌شوید؛ این یکی از بیانات نورانی حضرت امیر است در

نهج‌البلاغه، فرمود: شما نمی‌دانید بهشت چه خبر است، اگر می‌دانستید بهشت چه خبر است، هرگز اینجا نزد من

جمع نمی‌شدید می‌رفتید به سراغ کارهایتان که شما را به آن عالم زودتر برساند. اینها بیانات تشویق به بهشت است

که فراوان هم هست گاهی بیانات زهدآمیز دارد آن بیانات زهدآمیز حضرت درباره دنیا بسیار زیاد است دنیا را

طوری به ما معرفی می‌کند که اگر ما اهل ذوق باشیم و این ذائقه‌مان را تخدیر نکرده باشیم هرگز رغبت نمی‌کنیم.

يك وقت است انسان ذوق خود را از دست می‌دهد هر لطافتی که در شعر شعرا و ادیبان باشد او اصلاً لذت نمی‌برد،

این همان است که گفتند کج طبع و جانوری. يك وقت است که آن ذوق‌های معنوی خود را از دست داده است که

هر چه آن زشتی‌های دنیا را برای او بازگو کنند باز او ولعی دارد. اینکه فرمود: ﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ﴾؛

یعنی خودتان را ببینید که در چه حالت هستید و الآن شما ظریف‌ترین لطایف ادبی را برای يك حمار گرسنه که آب

و علف به او دادند بخوانید باکش نیست بگویید این مردار است، این بدبوست این باکش نیست؛ چون این لطایف

۴. سوره مریم، آیه ۶۲.

۵. سوره مائده، آیه ۱۰۵.

ادبی را درك نمی‌کند. اما کسی که اهل ذوق باشد وقتی غذای گوارایی نزد او حاضر کردند، کسی يك نثر یا نظم ادبی خواند و این غذا را به مردار تشبیه کرد او اصلاً رغبت نمی‌کند بخورد؛ چون این ذوق زنده است. در بیانات نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دنیا را به صورت يك مردار عَفِن معنا کرد.^۶ اگر کسی اهل ذوق باشد آن لطافت درون را حفظ کرده باشد، هرگز به سراغ حرام نمی‌رود و در حلال هم ولع ندارد. حالا ببینید بعضی از این جمله‌های حضرت را بخوانیم ببینیم او دنیا را به چه صورتی در آورده؟

اولاً گذرا بودن دنیا را ذکر کرد که مدّت آن کوتاه است؛ در پایان خطبه ۱۸۸ می‌فرماید: «فَإِنَّ غَدًا مِنَ الْيَوْمِ قَرِيبٌ مَا أَسْرَعَ السَّاعَاتِ فِي الْيَوْمِ وَ أَسْرَعَ الْأَيَّامِ فِي الشَّهْرِ وَ أَسْرَعَ الشُّهُورِ فِي السَّنَةِ وَ أَسْرَعَ السِّنِينَ فِي الْعُمُرِ» چقدر ساعتها، روز را تشکیل می‌دهند و چقدر روزها، هفته را به سرعت تشکیل می‌دهند و چقدر هفته‌ها به سرعت ماه را تشکیل می‌دهند و چقدر ماه‌ها به صورت عمر را تشکیل می‌دهند و عمر از بین می‌رود؛ این گذرا بودن دنیا است. در خطبه ۱۹۰ کلّ دنیا را به صورت يك روز یا حداکثر به صورت يك ماه تشبیه می‌کند می‌فرماید: «وَ انْصَرَمَتِ الدُّنْيَا بِأَهْلِهَا وَ أَخْرَجَتْهُمْ مِنْ حِضْنِهَا فَكَأَنَّهُ كَيَوْمٍ مَضَى أَوْ شَهْرٍ انْقَضَى». کلّ دنیا، کوتاهی آن یا در حدّ يك روز است یا حداکثر در حدّ يك ماه؛ این درباره کوتاهی مدّت. چیزی که در این دنیا هست آن لذّتهاست که انسان را به خود جذب می‌کند حضرت هم درباره لذّتها سخن می‌گوید که این لذّت دوام ندارد و هم اینکه آن لذّت را در ظرف التذاذ تبیین می‌کند؛ دوتا سخن دارد: یکی اینکه این لذّت زودگذر يك تلخی در پشت سر آن هست، یکی اینکه این لذّت را در حین التذاذ به صورت يك مردار تشبیه می‌کند. اما آنکه فرمود هر لذّتی يك پایان تلخی را دارد، آن را در کلمات قصار شماره ۲۸۶ این چنین فرمود: «مَا قَالَ النَّاسُ لِمَشْيِ طُوبَى لَهُ إِلَّا وَقَدْ حَبَأَ لَهُ الدَّهْرُ يَوْمَ سُوءٍ»؛ خلاصه هیچ زنده‌بادی نیست که يك مرگ بر فلانی هم پشت سرش هست؛ هیچ آفرینی نیست

۶. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۷۳: «إِنَّمَا الدُّنْيَا حِيفَةٌ».

مگر اینکه نفرینی را هم به دنبال دارد. آن بیان که «بَانَ الدَّهْرَ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»^۷ مشابه همین است. خلاصه دنیا برای هیچ کسی يك چهره نبود به هر کسی خوش گذشت، يك روز سمّ و تلخ هم در کنارش هست، این برای آن مطلب اول.

اما آن مطلب دوم که دنیا را در ظرف التذاذ به صورت يك کار حیوانی تشبیه می‌کند، همان است که در نامه معروفی که برای «عثمان بن حنیف» مرقوم فرمودند آن نامه ۴۵ نهج البلاغه است که از نامه‌های معروف حضرت است؛ حالا سخن از زهد نیست، سخن از ذوق است سخن در این نیست کسی زاهد باشد جهنّم نرود یا بهشت برود سخن در ذوق است. اگر کسی اهل ذوق بود اهل شکم نیست. ملاحظه بفرمایید در این نامه ۴۵ که عثمان بن حنیف را آن‌چنان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد می‌فرماید: «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى»؛ من نفسم را با تقوا ریاضت می‌دهم ریاضت همان تمرین است يك حیوان وحشی را اگر بخواهند اهلی کنند با ریاضت؛ یعنی با تمرین او را اهلی می‌کنند «وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِيَ آمِنَةً يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ»؛ آن‌گاه می‌فرماید من چگونه نفسم را ریاضت می‌دهم.

در فرازهای دیگر این نامه می‌فرماید: «إِلَيْكَ عَنِّي يَا دُنيَا فَحَبْلُكَ عَلَى غَارِبِكَ» به اینجا می‌رسد که مؤمن کسی است که باکش نیست «وَمَنْ أَزُورَ عَنْ حَبَائِلِكَ وَفَقَّ وَ السَّالِمُ مِنْكَ لَا يَبَالِي إِنْ ضَاقَ بِهِ مَنَاحُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ اسْلَاحُهُ» کلّ دنیا نزد مؤمن روزی است که باید منسلخ بشود این انسلاخ هم از تعبیر سوره مبارکه «یس» گرفته شده است که مگر نمی‌بینند که شب لیل را نمی‌بینند که اینها در روشنی بودند ﴿سَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ﴾^۸ یعنی این روشنی که داشتند قشری بود که روی این فضا را پوشاند، ما این قشر روشن را که برداشتیم،

۷. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، نامه ۷۲.

۸. سوره یس، آیه ۳۷.

درون آن تاریك است؛ گرچه این معنا را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در المیزان نپذیرفتند؛ ولی بعضی از بزرگان اهل ذوق این چنین معنا کردند. ایشان در المیزان روی حرف «جر» مقداری اشکالی داشتند.^۹ به هر حال ظاهر این آیه این است که اگر روشنایی برای روز هست، این قشری است که روی فضا کشیده شده ﴿سَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ﴾؛ نهار پوستی است روی این فضای تاریك. ما وقتی سَلَخ کردیم این پوست را کشیدیم، ﴿فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ﴾، اینها در تاریکی می افتند؛ معلوم می شود درون تاریك است بیرون يك قشر روشنی است.

حالا فرمود: «الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ اسْلَاحُهُ»؛ آن گاه فرمود: «أُعْزِبِي عَنِّي» به دنیا خطاب می کند که از من فاصله بگیر! چون قبلش هم سوگند یاد کرد و فرمود: «وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ شَخْصاً مَرِيئاً وَقَالِباً حَسِيباً لَأَقَمْتُ عَلَيْكَ حُدُودَ اللَّهِ فِي عِبَادٍ غَرَرْتَهُمْ بِالْأَمَانِي وَ أُمَمٍ أَلْقَيْتَهُمْ فِي الْمَهَاوِي»؛ به دنیا می فرماید سوگند به خدا! اگر من تو را می دیدم و تو دیدنی بودی حدّ بر تو جاری می کردم؛ حالا می فرماید: «أُعْزِبِي عَنِّي! فَوَاللَّهِ لَا أَذِلُّ لَكَ» سوگند به خدا من ذلیل تو نخواهم شد، نه ذلیل توام، نه ذلول تو؛ «فَتَسْتَذِلُّنِي وَلَا أَسْلَسُ لَكَ فَتَقُودِينِي» که تو قائد من باشی و قیادت و رهبری مرا بگیری. «وَأَيُّمُ اللَّهِ يَمِيناً أَسْتَنِي فِيهَا بِمَشِيئَةِ اللَّهِ» سوگند به خدا که - إن شاء الله - را در این سوگند یادآور می شوند «لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ»؛ چون انسان واقعاً خجالت می کشد اینها را می خواند سوگند به خدا من خودم را آن چنان ریاضت می دهم. انسان اگر خیلی گرسنه بماند وقتی يك قرص نان با يك نمك گیرش بیاید خوشش می آید. فرمود: آن قدر من خودم را ریاضت می دهم که اگر يك تکه نان خشك گیرش آمده خوشش بیاید، «لَأَرُوضَنَّ نَفْسِي رِيَاضَةً تَهْشُ مَعَهَا إِلَى الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَادُوماً» یکی بشود غذای خورشت آن، یکی هم بشود غذایش. «وَلَا دَعَنَّ مَقْلَتِي كَعَيْنٍ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا» کاری می کنم که اشك از چشمانم خشك بشود، آن قدر می نالم یا از شدت ضعف کاری می کنم که اشكان چشمم

خشك بشود؛ مثل چاهی که بالأخره آبش خشك شد؛ «مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعُهَا»، چرا این کار را می‌کنم؟ برای اینکه «أَتَمْتَلِي السَّائِمَةَ مِنْ رَغِيهَا فَتَبْرُك؟ وَ تَشْبَعُ الرِّبِيضَةَ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبُض؟ وَ يَأْكُلُ عَلِيُّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَع! قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَالسَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ»؛ فرمود: کاری می‌کنم که اشك از چشم خشك بشود، چرا؟ برای اینکه این حیواناتی که صحرایی‌اند، سائمه‌اند، چه حمارها و چه گوسفندها و چه شترها اینها بروند در مرتع‌ها بچرند و سیر بشوند یکی در مَبْرُكش، یکی در مَرَبُضش گوسفند در مَرَبُضش و شتر در مَبْرُكش، یکی برود کند، یکی بخوابد، علی هم مثل گوسفند و حمار - معاذ الله - این هم سیر بشود و يك گوشه بگیرد بخوابد! چشم علی روشن که سر پیری به يك حمار اقتدا کرده است. «والله» این حرفها آدم را آب می‌کند که در ما هیچ اثر نمی‌کند. فرمود: چشمم روشن! حالا سر پیری مولای من شده مثلاً حمار یا فلان شتر! «قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ»؛ حالا این «قَرَّتْ»، یعنی چشمم روشن! یا نفرین است؟ یعنی چشمم خنك باد که کنایه است و تحكّم، یا چشمم سرد باد که نفرین است. اگر گفتند «قَرَّتْ عینه»؛ یعنی چشمش خنك باشد؛ چون «قار»، یعنی خنك. اینکه می‌گویند «قَرَّتْ الْأَعْيُنُ»؛ برای آن است که انسان شاداب اشك از چشمش می‌آید، آن اشکی که در حال شوق می‌آید اشك سرد است و سرد را می‌گویند «قار» و اشك در حال اندوه و مصیبت اشك گرم است وقتی گفتند «قَرَّتْ عَيْنُكَ»، «قَرَّتْ الْأَعْيُنُ» و مانند آن؛ یعنی چشمت خنك باشد، در حال نشاط، اشك شوق بریزی و گرنه قرّة عین به معنای نور چشم نیست یا به معنای خنکی است تحكماً و استهزائاً یا به معنای سردی است که بدنم سرد باشد، چشمم سرد باشد من بمیرم که مولای من بشود گوسفند این دیگر ذوقی نمی‌گذارد برای آدم که آدم دست به این کارها بزند آن قدر بخورد که به زحمت هنگام ادای آن آخرین وقت نماز صبح بلند بشود فرمود: «قَرَّتْ إِذَا عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِّينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ»؛ «بهِیمه هامله»، «هامل» با «هاء هوز»؛ یعنی رها که هر چه

می‌خواهد بچرد. «وَالسَّائِمَةُ الْمَرْعِيَّةُ». آن‌گاه کسانی که راه‌های صحیح را رفتند می‌فرماید طوباً برای آنهایی که وارسته زندگی کردند و این راه‌ها را سعی کردند که خودشان را نجات بدهند و رفتند.

مطلب دیگر این است که حضرت امیر فوق این حرف‌هاست؛ این خطبه را برای تربیت «عثمان بن حنیف» و امثال او نوشت، وگرنه او حالا در این حد باشد که اهل ریاضت باشد، اهل عبادت باشد، اهل زهد باشد اینها خیلی از مراحل نازله مقام آن حضرت است و این راه هم راه رفتنی است نه تنها راه گفتنی است. حالا ببینید آنهایی که رفتند چه کسانی‌اند. ما گرچه به آن مقام ائمه (علیهم السلام) نمی‌رسیم و آنها اسوه ما هستند؛ خودشان فرمودند به مقام ما نمی‌رسید و حق با آنهاست؛ اما شاگردان آنها که به آن مقام رسیدند که ما می‌توانیم مثل آنها بشویم. این روایتی را که مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در جلد دوم اصول کافی در کتاب «الإیمان و الکفر»، باب «حقیقة الإیمان و الیقین» ذکر کرده است، از همین قبیل است که شاگردان اینها به این مقام رسیدند. روایتی نقل می‌کند که این در نوع جوامع روایی هم آمده است در نثر و نظم‌های عرب و عجم هم ظهور کرد و آن این است که «اسحاق بن عمار» می‌گوید که «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَلَّى بِالنَّاسِ الصُّبْحَ». این «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ» یعنی شاید این را چند بار حضرت می‌فرمود؛ نفرمود «قال»، فرمود: «يَقُولُ». گویا چندبار حضرت می‌فرمود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز صبح را خواند و بین طلوعین معمولاً حضرت بعد از نماز می‌نشستند تا به سؤالات جواب بدهند. «فَنَظَرَ إِلَى شَابٍ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ يَخْفِقُ وَ يَهْوِي بِرَأْسِهِ مُصْفِراً لَوْنُهُ قَدْ نَحِفَ جِسْمُهُ وَ غَارَتْ عَيْنَاهُ فِي رَأْسِهِ». نگاه کرد در مسجد دید جوانی است که حالت خواب دارد، حالت نَعَاس دارد خستگی و کوفتگی در او هست و سرش به زیر می‌آید، رنگ او زرد است جسم او لاغر است چشمانش در کاسه سر فرو رفته است. حضرت به او فرمود: «كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا فُلَانُ؟» چگونه صبح کردی؟

«قَالَ أَصَبَحْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) مُوقِنًا؛ مَنْ بِهِ مَقَامُ يَقِينٍ رَسِيدٍ، «فَعَجِبَ رَسُولُ اللَّهِ ص مِنْ قَوْلِهِ» که عجب او هم به مقام یقین رسید. «وَقَالَ إِنَّ لِكُلِّ يَقِينٍ حَقِيقَةً فَمَا حَقِيقَةُ يَقِينِكَ؟»؛ برای هر یقینی حقیقی است علامتی است، علامت یقین تو چیست؟ از کجا معلوم که شاید به مقام یقین رسیدی؟ «فَقَالَ إِنَّ يَقِينِي يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ الَّذِي أَحْزَنَنِي وَأَسْهَرَ لَيْلِي وَأَظْمَأَ هَوَاجِرِي فَعَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا»؛ علامت یقین من این است که غمی گذارد من بخوابم، خواب را از من گرفته است، من را غمگین کرد، شبها بی خوابم و تمام جگرهای من تشنه است و سوخته است و نفسم از دنیا و ماسوا غیبت کرده است «حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي». این «كَأَنِّي» است این را در اصطلاح می گویند مقام احسان، مقام احسان همان است که در روایت آمده است که «اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ»،^{۱۰} از مقام احسان بالاتر که مقام «كَأَنَّ» است، آن مقام «أَنَّ» است نه «كَأَنَّ». آنکه حضرت امیر فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»؛^{۱۱} یا «مَا كُنْتُ أَعْبُدُ رَبًّا لَمْ أَرَهُ»؛^{۱۲} سخن از «إِنَّ» است نه سخن از «كَأَنَّهُ».

«حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي وَقَدْ نُصِبَ لِلْحِسَابِ وَحُشِرَ الْخَلَائِقُ لِذَلِكَ وَأَنَا فِيهِمْ»؛ گویا عرش رحمان را می بیند، گویا قیامت را می بیند «وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَنَعَّمُونَ فِي الْجَنَّةِ وَيَتَعَارَفُونَ وَعَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ النَّارِ وَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ مُصْطَرِحُونَ وَكَأَنِّي الْآنَ أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ»؛ مثل اینکه صدای جهنم را من می شنوم. «زَفِير» آن فرو بردن نفس است نه برآوردن، آن برآوردن را می گویند «شهیق»، آن فرو بردن را می گویند «زَفِير»؛ چون «شاهق» آن کوه بلند است. وقتی انسان نفسش را فرو می برد این «زَفِير» است، وقتی برمی آورد این «شهیق» است. «يَدُورُ فِي مَسَامِعِي»؛ الْآنَ مثل اینکه صدای فرو بردن جهنم را من می شنوم. «فَقَالَ

۱۰. مصباح الشریعة، ص ۸.

۱۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۱۹.

۱۲. الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۱، ص ۹۸.

رَسُولُ اللَّهِ ص لِأَصْحَابِهِ هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ؛ این عبدی است که خدا دل او را با ایمان روشن کرده است. «ثُمَّ قَالَ لَهُ الزَّمْ مَا أَتَتْ عَلَيْهِ»؛ همین حالی که داری باش! این همان است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾؛ یعنی «الزموا أنفسكم». «الزَّمْ مَا أَتَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ الشَّابُّ ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ». تازه معلوم می‌شود که بالاتر از این مقامی هست به نام مقام شهادت شهدا. عرض کرد «یا رسول الله» من نمی‌خواهم با این وضع بمیرم می‌خواهم در پای رکاب شما در جبهه جنگ شربت شهادت بنوشم، شما دعا کنید که شهادت نصیب من بشود. هنوز معلوم می‌شود این «كَأَنَّ» برای اینکه به «أَنَّ» تبدیل بشود می‌خواهد به شهادت نایل بشود شاید شهید از «كَأَنَّ» به «أَنَّ» می‌آید «ادْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ فَدَعَا لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فِي بَعْضِ غَزَوَاتِ النَّبِيِّ ص فَاسْتَشْهَدَ بَعْدَ تِسْعَةِ نَفَرٍ وَكَانَ هُوَ الْعَاشِرَ»^{۱۳} در بعضی از جنگها در ملازم رکاب حضرت رفته بود نه نفر شربت شهادت نوشیدند او دهمی بود.

پس معلوم می‌شود که این راه‌ها رفتنی است افراد عادی هم رفتند و هیچ راهی بهتر از معرفت نفس نیست که ما ببینیم در چه حالتیم. حالا ما می‌خواهیم ببینیم که خودمان را فراموش کردیم یا نه؟ اگر هر چه بررسی می‌کنیم از ما سؤال کردند در چه حالتیم؟ به چه چیزی علاقه‌مندیم؟ جواب درستی نتوانستیم بدهیم؛ معلوم می‌شود - معاذ الله - اصلاً خودمان را گم کردیم، باید مدتها بگردیم خودمان را پیدا کنیم دروغمان را بشکافیم جستجو بکنیم تا جواب بدهیم؛ اگر نه، يك جواب نقدی داشتیم بی‌تعارف. کسی از ما سؤال کرد یا خودمان از خودمان سؤال کردیم که الآن در چه حالتی، چه چیزی می‌طلبی؟ يك جواب نقدی داشتیم؛ معلوم می‌شود خودمان را گم نکردیم و راه گم کردن نفس هم راه فراموشی یاد خداست که فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾؛

«نسیان» در این گونه از موارد همان ترك عمدی است نه نسیان مصطلح؛ چون نسیان مصطلح کتاباً و سنتاً عقوبتش برداشته شد؛ اما سنتاً عقوبت آن برداشته شد، همان حدیث معروف است که «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ الْخَطَا وَالنَّسْيَانُ»^۱ النّسْيَان»^۱ که اگر کسی سهواً و نسیاناً کاری را انجام بدهد حکم تکلیفی برداشته شد ممکن است حکم وضعی بماند. بماند. اما کتاباً برداشته شد؛ برای اینکه در آیات پایانی سوره مبارکه «بقره» دارد که ﴿لَا تُؤْخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا﴾؛ اگر این دعا را خدا به ما آموخت ما این دعا را کردیم، او یقیناً اجابت می‌کند و این دعای پایانی هم گفته شد «مشافحتاً» نصیب رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شد، بدون واسطه حضرتش از خدا دریافت کرد. اگر ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾؛ اگر کسانی هستند که می‌گویند ﴿رَبَّنَا لَا تُؤْخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَاْنَا﴾؛ به ما این امت مرحومه هم گفتند خدا یقیناً اجابت می‌کند؛ پس می‌شود از کتاب و از سنت شاهد آورد که اگر کسی نسیاناً گناه کرد مورد مؤاخذه نیست و منظور از این نسیان آیه محل بحث، آن نسیانی نیست که در حدیث «رفع» آمده است یا در پایان سوره «بقره» آمده است، این آن نیست؛ این ترك عمدی است. اگر کسی عمداً خدا را فراموش کرد، خدا هم کاری می‌کند که او خودش را فراموش بکند، کجا خودش را فراموش می‌کند؟ مواردی دارد کسی که «عندالعصیان» خدا را فراموش کرد خدا هم «عندالاستغفار» او را انسا می‌کند؛ حالا حالتی به او دست داد که نتوانست خودش را کنترل کند معصیت کرد، بالأخره روزی فرا می‌رسد که او باید استغفار کند یا نه؟ نه، نمی‌رسد؛ چون «عندالاستغفار» خدا او را انسا کرد یعنی او را از یادش برده است اصلاً یادش نیست چنین معصیتی کرده. اگر کسی در حالتی قرار گرفت و دفعته به ذهن او آمد، بیست سال قبل یا سی سال قبل، فلان گناه را کرده است، فوراً باید سجده شکر به جای بیاورد؛ این در روایات ما آمده است که اگر خدا به بنده‌ای بخواهد لطف کند گناهان گذشته را در خاطر او اخطار می‌کند تا او استغفار کند. اگر کسی فوراً به یادش آمده است که در

سی سال قبل بیست سال قبل، فلان معصیت را کرد و هیچ تکان نخورد، این نعمت را کفران کرده، اصلاً خدا به یادش آورد که او استغفار کند؛ بعداً به یادش نمی‌آید و اگر کسی یادش نباشد گناه کرده است چگونه استغفار می‌کند؟ پس «مَنْ نَسِيَ اللَّهَ عِنْدَ الْعَصِيَانِ يُنْسِيَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عِنْدَ الْإِسْتِغْفَارِ»؛ آن وقت خودش را فراموش می‌کند، وقتی خودش را فراموش کرد استغفار هم نمی‌کند توبه هم نمی‌کند، این دربارهٔ معصیت.

دربارهٔ ضعف و دربارهٔ قوّت هم چنین است. اگر کسی مشکلی برای او پیش آمد او هنگام این مشکل نداند که خدا دارد او را امتحان می‌کند خدا را فراموش بکند، هنگام رفع آن مشکل خدا او را انسا می‌کند؛ لذا این شخص به همه پناه می‌برد «إِلَّا اللَّهَ»؛ در حالی که باید از همه قطع امید بکند «إِلَّا اللَّهَ»؛ چندین بار شرك می‌ورزد و از هیچ کسی اثر نمی‌بیند، چرا؟ چون هنگام آزمون، خدا را فراموش کرد او نمی‌داند که این: ﴿وَلَتَبْلُوَكُمْ بَشْيَءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ﴾^۱ است. چون «عندالضعف» با ضعف بد برخورد کرد و نمی‌داند که این عطای الهی است، خدا می‌خواهد او را بیازماید هنگام رفع آن مشکل و ضعف به همه پناه می‌برد «إِلَّا اللَّهَ»، چرا؟ چون «أنساه نفسه»؛ این برای ضعف.

در هنگام قدرت و نعمت و ثروت و مانند آن؛ اگر يك قدرت مادّی یا معنوی به نام علم و مانند آن، گرچه علمی که در این راه‌های حق صرف نشود نعمت مادّی است نه نعمت معنوی. اگر نعمتی خدا به او داد او عند وصول نعمه شکر نکرد نفهمید که این نعمت را خدا به او داد، او ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾^۲ را فراموش کرده است، گفت من خودم زحمت کشیدم سی، چهل سال درس خواندم و عالم شدم، خود را دید نه انعام الهی را، هنگام صرف آن نعمت در مواردش، خدا او را انسا می‌کند، توفیق اینکه آن نعمت را به‌جا مصرف بکند ندارد. پس ﴿وَلَا

۱. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ ﴿١﴾ «عند المعصية»، «عند الضعف»، «عند القدرة» كه ﴿فَانَسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾ «عند الإستغفار»،

«عند رفع الضعف» و «عند صرف النعمة» و امثال ذلك. اگر کسی در هنگام حادثه خدا را فراموش کرد در هنگام صرف آن حادثه یا رفع آن حادثه، خدا هم او را انسا می کند. لذا «كان رجالٌ من الإنس يعوذون برجال من الجن» هست؛ اما «أعوذ بالله» نیست. یا «يعوذون برجال من الإنس» هست؛ اما «أعوذ بالله» نیست. اینکه می بینید انسان برای رفع خطر به همه مراجعه می کند «إلا الله»؛ برای اینکه خودش را فراموش کرده است. پس فرمود: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾.

حفظ نفس و معرفت نفس يك راه آسانی دارد و يك راه دقيق. راه آسان آن در بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) هست، آن هم در کلمات قصار نهج البلاغه هست كه «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ»، این در نهج البلاغه هست؛ اما این راه های ابتدایی است، این با علم حصولی هم حل است. شماره ۲۵۰ کلمات قصار هست «عَرَفْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ وَ نَقْضِ الْهِمَمِ». اینکه انسان می بیند يك سلسله خاطراتی در قلبش هست، بعد ناخودآگاه پشیمان می شود، اصلاً نمی فهمد چه کسی این عقد را و این گره را باز کرد، چطور شد انسان قبلاً مصمم بود بعد نادم می شود و مانند آن؛ این راه های عادی است یعنی راه های استدلالی است راه های علم حصولی است. اما آنكه فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ يك راه علم حضوری است درون را اگر کسی خود را ببیند محال است خدا را نشناسد، چطور است كه اگر کسی خود را ببیند محال است خدا را نشناسد؟ برای اینکه ذات او فقط و فقط به دست «الله» بسته است نه به خود متكى است نه به غیر خدا این دو امر را می بیند. این مسئله ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ﴾، دو مطلب را به ما می گوید: می فرماید شما فقیرید، يك؛ فقیر «إلى الله» هستید، دو؛ این فقر هم برای انسان نظر عَرَضِ مفارق كه نیست؛ نظیر عرض لازم كه نیست،

نظیر جنس و فصل هم حتی نیست. اگر گفتیم «الإنسان فقير» به منزله «الأربعة زوج» که نیست که لازمه ذات باشد، اگر لازمه ذات باشد که در مرتبه ذات نیست، این چنین نیست که فقر برای ذات انسان مثل زوجیت اربعه باشد؛ چون زوجیت اربعه گرچه لازم اربعه است، اما در مرحله ذات اربعه که نیست و گرنه می شود مقوم نه لازم و چون لازم ذات است؛ پس پایش به حریم ذات نمی رسد، جدای از ذات است. فقر برای ذات انسان در ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ این طور نیست که نظیر زوجیت اربعه باشد که درون ذات انسان فقیر نباشد، ولی فقر لازمه ذات انسان باشد، این طور که نیست؛ حتی مثل جنس و فصل هم برای هستی او نیست؛ چون جنس و فصل بالأخره در جوار هستی او می باشند، به وسیله هستی او موجودند، هستی او هستی فقر است. آن گاه اگر کسی به خود سری بزند، این: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ را می بیند و چون همان خدایی که غنی است همین جا نگهدار ماست؛ برای اینکه فرمود: ﴿نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾^۱ هست، ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ﴾^۲ هست، ﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^۳ هست؛ همین جا فیض حق نگهبان انسان است نه اینکه خدا از فیض جدا باشد، اگر جدا باشد این ربط محض به چه کسی تکیه می کند. لذا فرمود شما همان جا خدا را می بیند؛ یعنی مستحیل است کسی خود را ببیند و فیض حق را نبیند، ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ﴾ و این فقر ذاتی شماست این يك، «فقير بغير الله» نیستید به «الله» اید.

این از بیانات نورانی امام سجاد (سلام الله علیه) است در این صحیفه که «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةً مِنْ عَقْلِهِ»^۴؛ چقدر این بیان نورانی است! فرمود: محتاج از محتاج چیز بخواهد يك آدم سفیه است.

۱. سوره ق، آیه ۱۶.

۲. سوره واقعه، آیه ۸۵.

۳. سوره انفال، آیه ۲۴.

۴. الصحیفه السجادیة، دعای ۲۸.

فرمود انسان برای اینکه بفهمد سفیه است یا عاقل است ببیند به چه کسی تکیه می‌کند، فرمود: «طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَّةٌ مِنْ عَقْلِهِ»، با يك تفاوت کوتاهی در این لفظ، مضمون همین است؛ یعنی سفاهت و ضلالت هر دو را دارد.

پس اگر انسان ذاتاً فقیر است و فقر برای او نظیر زوجیت اربعه نیست و دقیق‌تر از این نظیر حیوان ناطق برای انسان نیست که بشود ماهیت او؛ بلکه خود اوست و این هم فقرش «إِلَى اللَّهِ» است «لَا إِلَى غَيْرِ اللَّهِ». محال است کسی سری به خودش بزند و «اللَّهُ» را نشناسد. لذا فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ﴾؛ یعنی محکم بچسبید به جانتان، از اینجا جدا نشوید، ﴿عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾. این هست که اصلاً نسیان‌بردار نیست؛ یعنی فراموش نکنید من که شما را به شما نشان دادم خودم را هم به وسیله شما به شما نشان دادم خودتان را فراموش نکنید، اگر فراموش کردید، ما انسا می‌کنیم، پرده‌ای می‌آید بین شما و خود شما؛ چون ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ قشری می‌آید که شما خودتان را نمی‌بینید، دیگری را می‌بینید، برای دیگری تلاش می‌کنید، این همان ﴿أَهْمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ﴾^۱ هست. آن دیگری به جای خود شما می‌نشیند و به خدمت آن دیگری می‌روید.

پس اگر ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ شد، مستحیل است که انسان خودش را متذکر باشد و خدا را نشناسد؛ حالا آن آیاتی که جلسه قبل در خلال بحث به عرض رسید روشن‌تر می‌شود. در ذیل آیه سوره «یس» دارد که حالا چون خودش را فراموش کرده اشکال می‌کند؛ معلوم می‌شود اگر خودش را فراموش نمی‌کرد اشکال نمی‌کرد، این استدلال است! ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ﴾، ﴿نَسِيَ خَلْقَهُ﴾؛ یعنی چون خودش را فراموش کرده حالا می‌گوید معاد چیست؟ معلوم می‌شود اگر کسی خودش را فراموش نکند محال است معاد را انکار کند معاد

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۴.

همان رجوع «إلى المبدأ» و آن است که این ﴿إِذْ أَخَذَ﴾ تاریخ ندارد، هر روز هست؛ یعنی الآن اگر سری به آن اذن
 بزنیم باز می‌بینیم که ﴿بَلَى﴾ گفتیم؛ چون آن موطن، موطن تاریخی نیست که مثلاً بگوییم در فلان سال شمسی یا
 فلان سال قمری خدا از ما اقرار گرفت، این چنین که نیست، اگر زمان بردار نیست؛ پس «اليوم» هم ما در خدمت آن
 ﴿وَإِذْ أَخَذَ﴾ هستیم؛ پس حالتی هست که الآن هم ما با او می‌توانیم رابطه داشته باشیم الآن هم می‌توانیم با ﴿وَإِذْ
 أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾ الآن هم بگوییم ﴿بَلَى﴾. اگر آن
 ﴿إِذْ أَخَذَ﴾ زمانی نیست، مکانی نیست در زمین نبود، در زمان نبود موطن خاص ندارد، تاریخ ندارد الآن هم هست.
 اگر نظیر طوفان نوح بود تاریخ بردار بود، قرونی بر او گذشت یا اگر نظیر ظهور حضرت (سلام الله علیه) است،
 اعصاری مانده است؛ اما اصلاً در قلمرو زمان نیست، وقتی در قلمرو زمان نبود هم‌اکنون هم زنده است. اگر کسی
 زمانی نیندیشد هم‌اکنون هم می‌تواند بگوید ﴿بَلَى﴾. ممکن نیست کسی خود را ببیند و خدا را نبیند. آن وقت آن
 روایات فراوانی که در «غرر و درر آمدی» از حضرت امیر (سلام الله علیه) نقل شده که «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱
 که این روایات بسیار روایات فراوانی است که برخی از آن روایات را سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) در ذیل همین
 آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ﴾ ذکر کرده است.^۲ حالا هم این روایات را ملاحظه بفرمایید هم جلد هفتم
 غرر و درر. خود این جلد هفتم گرچه فهرست هست؛ ولی کتابی است هم در سفر هم در حضر می‌تواند کمک انسان
 باشد، گرچه فهرست آن شش جلد قبلی است؛ اما خودش کتابی است. بسیاری از این روایات نفس، در باب نفس
 آمده است. در باب معرفت آمده است در این دو باب «عَرَفَ» و باب «نفس» این روایات هست که «مَنْ عَرَفَ
 نَفْسَهُ عَرَفَ رَبَّهُ» حالا ملاحظه بفرمایید.

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۸۸.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۶، ص ۱۷۶ - ۱۷۸.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»